

دوم پادشاهان باب 8

بازگشت زن شونمی

1 الیشع به زن شونمی که پسرش را زنده کرده بود، گفته بود: «برخیز و با خانواده‌ات به سرزمین دیگری برو، زیرا خداوند این سرزمین را برای مدت هفت سال به خشکسالی دچار خواهد کرد.» 2 پس آن زن برخاست و مطابق کلام مرد خدا عمل کرد و با خانواده خود به سرزمین فلسطین رفت و هفت سال در آنجا ماند.

3 در پایان هفت سال او به اسرائیل بازگشت و نزد پادشاه رفت تا درخواست کند که زمین و خانه‌اش به او باز داده شود. 4 در این هنگام پادشاه با جیحزی، خدمتکار مرد خدا گفت‌وگو می‌کرد و می‌گفت: «از کارهای بزرگی که الیشع انجام داده بگو.» 5 زمانی که جیحزی به پادشاه می‌گفت چگونه الیشع مرده را زنده کرده بود، زنی که پسرش زنده شده بود، برای دادخواهی نزد پادشاه آمد. جیحزی گفت: «ای پادشاه این همان زنی است که الیشع پسرش را زنده کرد.» 6 در پاسخ سؤال پادشاه او داستان جیحزی را تأیید کرد و پادشاه مأموری را برای او گماشت و به او گفت: «دارایی و همه محصول هفت سال زمینش را به او بازگردانید.»

الیشع و بنهدد پادشاه سوریه

7 هنگامی که الیشع به دمشق رفت، بنهدد، پادشاه سوریه بیمار بود و به او خبر دادند که الیشع آنجاست. 8 پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه‌ای با خود به نزد مرد خدا ببر و از طریق او از خداوند بپرس که آیا من بهبود خواهم یافت یا نه؟» 9 حزائیل چهل شتر از بهترین محصولات دمشق بار کرد و نزد الیشع رفت. هنگامی که حزائیل او را ملاقات کرد گفت: «بنده‌ات بنهدد، پادشاه سوریه مرا فرستاده تا از شما بپرسم که آیا بیماری او بهبود خواهد یافت یا نه؟»

10 الیشع پاسخ داد: «خداوند بر من آشکار کرده است که او خواهد مرد، اما برو و به او بگو که بهبود خواهد یافت.» 11 آنگاه الیشع با نگاهی ترسناک به او خیره شد تا او شرمگین شد و مرد خدا گریست. 12 حزائیل پرسید: «ای سرورم، چرا گریه می‌کنی؟»

الیشع پاسخ داد: «زیرا می‌دانم چه کارهای هولناکی علیه مردم اسرائیل انجام خواهی داد. تو قلعه‌های ایشان را به آتش خواهی کشید، مردان جوان را با شمشیر خواهی کشت و کودکان را تکه‌تکه خواهی کرد و شکم زنان آبستن را خواهی درید.»

13 حزائیل گفت: «من کسی نیستم، چگونه می‌توانم چنان قدرتی داشته باشم؟»

الیشع پاسخ داد: «خداوند به من نشان داد که تو پادشاه سوریه خواهی شد.»

14 پس حزائیل به نزد سرور خود برگشت، بنهدد پرسید: «الیشع به تو چه گفت؟»

او پاسخ داد: «الیشع گفت یقیناً بهبود خواهی یافت.» 15 فردای آن روز لحاف را در آب فرو برد و روی صورت بنهدد پهن کرد تا مُرد و حزائیل پادشاه سوریه شد.

یهورام، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ 1: 21-20)

16 در سال پنجم پادشاهی یورام، پسر اخاب بر اسرائیل، یهورام پسر یهوشافاط پادشاه یهودا شد. 17 یهورام در سن سی و دو سالگی پادشاه شد و مدت هشت سال در اورشلیم حکومت کرد. 18 دختر اخاب، همسر او بود و یهورام در راه پادشاهان اسرائیل گام برمی داشت، مانند آنچه خاندان اخاب بجا آورده بودند و آنچه را از نظر خداوند پلید بود، انجام می داد. 19 اما خداوند به خاطر خدمتگزارش داوود، یهودا را نابود نکرد، زیرا خداوند قول داده بود که نسل او تا به ابد حکومت خواهند کرد.

20 در زمان یهورام، آدوم علیه حکومت اسرائیل شورش کرد و برای خود پادشاهی برگزید. 21 پس یهورام با تمام اربابه‌هایش به صعیر رفت، در آنجا ارتش آدومیان ایشان را محاصره کرد. شبانگاه او و فرماندهان اربابه‌هایش، توانستند که محاصره را بشکنند و بگریزند و سربازانش در خانه‌های خود پراکنده شدند. 22 آدوم از آن به بعد استقلال خود را از یهودا حفظ کرده است. در این زمان شهر لبنه نیز شورش کرد.

23 بقیه وقایع دوران سلطنت یهورام و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است. 24 یورام درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش اخزیا به جای او پادشاه شد.

اخزیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ 1: 22-6)

25 در دوازدهمین سال پادشاهی یورام پسر اخاب، اخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا شد. 26 او در سن بیست و دو سالگی به سلطنت رسید و مدت یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. 27 او نیز در راه خاندان اخاب گام برداشت و کارهایی کرد که از نظر خداوند پلید بود همان‌گونه که خاندان اخاب عمل کرده بودند، زیرا او داماد خاندان اخاب بود.

28 اخزیای پادشاه به یورام پادشاه اسرائیل پیوست و برای جنگ با حزائیل، پادشاه سوریه به راموت در جلعاد لشکر کشید و یورام در نبرد زخمی شده بود. 29 او به شهر یزرعیل بازگشت تا زخم‌هایش بهبود یابند و اخزیا به عیادتش رفت.